

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 18 تیر 1387 ساعت: 21:46

خدمت آقای علاقه مند،

از تأخیر در جواب پوزش می طلبم. گرفتاریهای کار و زندگی فرصت پاسخ سریع را از من ربودند. ولی خوشبختانه شوق و شور افراد جوینده ای چون شما قوت کافی را می دهد تا این مختصر همچنان ادامه پیدا کند. آرزومندی در رابطه ای تنگاتنگ و دیالکتیک با ممنوعیت و لذا احساس گناه و احوال مترتب بر آن است. بعبارتی دیگر قانون و آرزومندی هیچ یک بدون دیگری نمیتوانند وجود داشته باشند. البته باید دانست که قانون در اینجا بمعنای باطنی آنست و با زور و ظلم و اختناق ربطی ندارد. گواه آن اینکه اختناق از سوی پدر در زمره عوامل مؤیده مقوله بیمارناکی است که آن را پارانویا می خوانند.

حال اینکه چگونه می توان آرزومندی را از هوی و هوس های حیث خیالی تشخیص داد شمارا به کتاب مبانی روانکاوی ارجاع می دهم. در آنجا فکر می کنم که طی دو فصل کمابیش مهم تفاوت آنها را متذکر شده ام. آنچه را که شما به «بروز در عمل» ترجمه می کنید یکی از تظاهرات مقوله تکرار است که البته انحاء بیشماری دارد که در بحث تکنیک اداره جلسات روانکاوی فصل قابل توجهی را بخود اختصاص داده است که سهمی بزرگ در تعلیم و تربیت روانکاوان جوان احراز می کند.

«مطالعه عمیق و جدی در زمینه روانکاوی» یکی از راه های عمده افراد طالب حقیقت است البته در صورتی که به «تمسک به عقل» که یکی از مکانیسم های دفاعی مهم را تشکیل می دهد منجر نشود. برای فرد طالب ، روانکاوی تنها راه نمی تواند باشد، گاه یک واقعه خاص ، یک ملاقات تکان دهنده و یا احراز منزلت خاصی در زندگی می تواند تأثیری مشابه در فرد داشته باشد. امیال باطنی در رابطه ای عمیق با آنچه دیسکورس خوانده می شود می باشند. در این مورد بهترین نحو درک مسأله شاید حکمت ابن عربی یا تفکر وجودی هیدگر (Heidegger) باشد. فروید می گفت که فرد آدمی در خصوصی ترین و جزئی ترین بخش از زندگی خود با نرم ها و ظوابط اجتماعی خود مطابقت دارد. حال باید هشیار بود تا از چنین حقیقتی سوء استفاده نکنیم و جامعه شناسی را بعنوان حربه ای در راه مکانیسمهای دفاعی خود بکار نگیریم چه در آنصورت با چیری جز از خود بیگانگی مواجه نخواهیم بود. با احترام

نویسنده: کرامت موللی

جمعه 28 تیر 1387 ساعت: 16:26

خدمت آقای علاقه مند،

پیام شما را دریافت کردم. ولی آدرس ایمیل شما را ندارم تا پاسخی دقیق تر به پرسش شما دهم. درهرحال آنچه را مطرح کرده اید کاملاً امکان پذیر می دانم. مسأله برنامه ریزی آنست... بااحترام

نویسنده: سهند

شنبه 5 مرداد 1387 ساعت: 18:34

باسلام به استاد موللی و همه مراجعه کننده گان : بر سر در یکی از سایت ها تک سطر شعری خواندم که خیلی جالبه که اینجا درجش اش می کنم .

ای گشته نهان از همه از بس که عیانی

دیده ز تو بینا و تو از دیده نهانی

نویسنده: تقویان

سه شنبه 15 مرداد 1387 ساعت: 18:28

سلام آقای دکتر

ایا فروید و پس از ان لکان ماهیت بیماری های نفسانی ما را که در روان کاوی مورد بحث قرار می گیرد ، فیزیولوژیکی می دانند یا ریشه های ان را به روان ما باز می گردانند ؟ البته این سوال در بافت بزرگتری هم مطرح می شود : روان کاوی علم هست یا نیست ؟ هر چند این پرسش مجال بیشتری طلب می کند . متشکرم

نویسنده: کرامت موللی

شنبه 19 مرداد 1387 ساعت: 21:38

از دوستان این سایت دعوت می کنم به سؤال آقای تقویان پاسخ گفته در این مورد با ایشان به تبادل نظر پردازند.

نویسنده: سهند

پنجشنبه 24 مرداد 1387 ساعت: 6:2

باسلام به استاد موللی و مراجعه کننده گان سایت: آقای تقویان قبل از همه بابت نوشته " استعاره از دیگه جرجانی و ابن سینا " باید از شما تشکر کنم که در بخش " مقالات شما " ی این سایت درج شده است فعلا که چاپش کرده فقط نیم نگاهی بهش انداختم که باید جالب باشد .

آمریکایی ها به اصطلاحی دارند که معمولا آنهايي که تخصصی در رشته ای ندارند ولی ایده هایی می توانند داشته

باشند بکار می برند که میگویند "My two cents و یا

worth pennies two my" از آنجائیکه سنت و یا همان پنی کوچکترین و کم ارزشترین واحد پول آمریکا است این اصطلاح را بکار می برند که از زیر قلم تند منتقدین صاحب نظر جان سالم بدر ببرند. آقای موللی از ماها خواسته که در حد توانمان در پاسخگویی به سؤال خیلی پیچیده شما شرکت کنیم که من فردا بقول آمریکایی ها دوپنی خودم را قاطی بحث خواهم کرد ولی امشب می خواهم که اتفاقی را برای دوستان تعریف کنم که فکر می کنم خیلی بیشتر از دوپنی من ارزش فکر کردن داشته باشد.

چند سال پیش که حتی اسم لکان به گوشم نخورده و حتی صفحه ای هم از فروید نخوانده بودم و کلا بخاطر تبلیغات مسموم فرهنگ " چپ " -- که بعدا از راست ها هم راست تر شدند--- و حزب توده ای غالب بر جریانانات فرهنگی ایران از اسم فروید هم نفرت می کردم و فکر می کردم که فقط منحرفان جنسی و یا بیماران روانی فروید را می خوانند

در روزنامه محلی شهری به نام وودلند هیلز در کالیفرنیا جنوبی که من هم ساکن اش بودم خبر جنایت هولناکی را خواندم که بعد از گذشت چندین سال بعد از اشنائی با اندیشه های غنی لکان و فروید توانستم درکی از پروسه ذهن قاتل آن جنایت داشته باشم. جوانی 19 ساله بعد از تجاوز به دختر 9 ساله ای ایشان را به قتل رسانده و در پستوی خانه اش پنهان کرده بوده و وقتی پلیس محل از همسایه ها در باره گمشدن به دختر بچه سوال و جواب می کرده این جوان داوطلب شده و از پلیس خواسته بوده که ایشان می تواند در جستجوی دختر بچه گمشده به آنها کمک کند که همین پیشنهاد ایشان ظن پلیس را بر انگیزخته و ایشان را مورد بازجویی قرار می دهند که در این پروسه این جوان به جنایت اتفاق افتاده اقرار می کنه ---- بقول لکان " تابه ها به مقصد هایشان می رسند " و یا " جنایتکار همیشه به صحنه جنایت بر می گردد. "

نویسنده: سهند

پنجشنبه 24 مرداد 1387 ساعت: 6:2

من وقتی که به اسم متهم بر خوردم خیلی شوکه شدم برای اینکه اسم شان ایرانی بود و از آنجائیکه من تا کنون شاهد همچو جنایت هولناکی در بین ایرانی های خارج نبودم این مرا به تفکر واداشت که بایستی در باره سرگذشت این متهم ایرانی آگاهی داشته باشم. من اول فکر کردم که ممکن است که ایشان از آن پناهنده های سیاسی ایران بوده اند که احتمالاً والدین شان در ایران اعدام شده بوده و غیره که به اصطلاح " زده به سرش " من با یکی از ایستگاه های تلویزیونی مستقر در لس آنجلس تماس گرفتم که در باره این متهم آگاهی کسب کنم . به خانمی که به تلفن من جواب دادند موضوع را گفتم که این خانم جواب دادند که متهم پسر خود ایشان می باشند که من فکر کردم دارند شوخی می کنند. من وقتی علت اینهمه ناهنجاری روانی پسرش را پرسیدم ایشان گفتند که بعد از طلاق از همسرش برای مدتی با پسرش در یه رختخواب می خوابیده -- البته منظورش داشتن رابطه جنسی نمی توانسته باشه برای اینکه اقرار اینگونه روابط به یه نا شناسی مانند من غیر ممکن است --- و این باعث شده که ایشان به این جنایت دست بزنند. من ک آنوقت اصلاً نه فهمیدم که چه رابطه ای بین تجاوز و قتل به دختر بچه 9 ساله و همبستر شدن با مادر می تواند داشته باشد. خلاصه وار باید بگویم که ایشان بعداً در دادگاه شهر ون -نایس به حبس ابد محکوم شدند که بعد از چند روزی به سلول انفرادی منتقل شدند که زندانی های کردن کلفت تصمیم گرفته بودند که ایشان را به خاطر قتل کودکی به قتل برسانند.

نویسنده: سهند

پنجشنبه 24 مرداد 1387 ساعت: 6:3

بعدا که با ادبیات روانکاو و روان شناسی اشنا شدم فهمیدم که لااقل دو سه نفر از قاتلان زنجیره ای آمریکا در دوران کودکی در بستر مادرشان می خوابیده اند. من فکر می کنم که این جنایت -- البته هزاران شبیه این ---- نه به مقدار فلان مولکول شیمیائی در مغز بلکه به درستی اندیشه های روانکاو صحنه می گزارد که بخاطر نبود اسم پدر و یا نفرت از پدر این مادر نا خود آگاه خواست های جنسی خودش را به پسر منتقل کرده و باعث فروریختن ساختمان روحی پسرش شده است.

من شخصا معتقد هستم که ما نمی توانیم ساختار فیزیکی بدن و اعصاب آدمی را نادیده بگیریم. رابطه بین بدن و روان یکی از پیچیده ترین پدیده هائی است که این اواخر در حوزه پژوهش خیلی از متفکرین علوم انسانی و دانشمندان علوم تجربی قرار گرفته است. بقول دانشمند آمریکایی اسکات کلسو در کتاب " طبیعت مکمل " --- The **press MIT, Engstrom A David and Kelso Scott A.J by Nature Complementary** در بحث های دو دید افراطی حقیقت همیشه در جایی بین ایندو قرار گرفته است اما به عقیده من تا کنون روانکاوی بهتر از علوم عصب شناسی توانسته فرایند و پروسه دنیای غیر فیزیکی --- روان --- آدمی را توضیح دهد. این را دکتر اریک کندل --- **Kandel R Eric** --- برنده جایزه نوبل در فیزیولوژی اعصاب و مولف بهترین کتابهای تدریسی در دانشگاه های آمریکا هم قبول

نویسنده: سهند

پنجشنبه 24 مرداد 1387 ساعت: 8:2

استاد موللی: با اینکه مرتبا کتاب های از طرف انتشارات معتبر در باره روانکاوی لکانی منتشر می شود ولی تا آنجائیکه من میدانم متاسفانه به زبان انگلیسی سایت های خیلی کمی در باره لکان وجود دارد. آن لینک دست چپی در این سایت جزو معدود سایت هایی بود که من آن اوایل بهش دسترسی پیدا کردم و بعد ها چند سایت خوب هم پیدا کردم که آدرس شان را در اینجا درج می کنم که اگر صلاح دیدید به لیست لینک ها اضافه کنید. مخصوصا سایت دکتر **Dr Felluga Dino** از دانشگاه پردو دز آمریکا و مقالات دکتر **Klages Mary** از دانشگاه کلورادو در زیر مدخل لکان در سایت دومی --- نشانه شناسی --- آدرس سومی مجله الکترونیکی دانشگاه پنسیلوانیا است که دید روانکاوانه به موضوعات اجتماعی و فیلم و هنر و فرهنگ دارد. --- محصولا در آرشیوش

<http://www.cla.purdue.edu/academic/engl/theory/index.html>

[http://carbon.cudenver.edu/~mryder/itc\\_data/semiotics.html#lacan](http://carbon.cudenver.edu/~mryder/itc_data/semiotics.html#lacan)

<http://www.othervoices.org/index.php>

نویسنده: تقویان

پنجشنبه 24 مرداد 1387 ساعت: 19:37

با سلام به همه دوستان

اقای سهند عزیز پاسخ شما بی شک بیشتر از "دو پنی" بود و در ان به نکات مهمی اشاره کردید. از ان جمله است تمایز میان روان(جان) و جسم .

شاید بتوان پردازش پاسخ را از چند راه پی گرفت , از :

1- ماهیت علوم انسانی چیست ؟

2- ماهیت علوم تجربی چیست ؟

3- ماهیت روان کاوی چیست ؟

4- نسبت میان جسم و روان (که امروزه به نسبت مغز و ذهن تبدیل گشته است) چیست ؟

می توانیم کار را از هر کدام از این موارد آغاز کنیم .

فروید خود متذکر می شد که روان کاوی در جایی میان پزشکی و دین داری مسیحی ایستاده است . در ارای فروید دو جریان اساسی به چشم می خورد که در نگاه اول شاید با هم ناسازگار باشند . در بسیاری از مقالات و نوشته های او ، نه تنها به روش علمی - درست همچون یک پزشک - در پرداختن به بیماری های نفسانی بر می خوریم ، بلکه او موکدا به ما می گوید که روان کاوی از روشی علمی برخوردار است . ( از این حیث ، او در مقام یک متفکر به راستی یک ضد هرمنوتیسین است ) .

از طبقه بندی های مکرر او در باب بیماری ها گرفته تا پرداختن او به موضوع بسیار مهم "قانون مندی " همه نشان دهنده این مسئله است .

از سوی دیگر موضوعی نیز قابل مشاهده است که از حیطه هایی نشان می دهد که از علم فاصله می گیرد . در این مورد می توان از تاثیرات پنهان و پیدای او از نیچه و شوپنهاور نشانی داد . این مسئله به خاطر پیچیدگی مفهومی به نام "روان " است که اسان در دام علم نمی افتد . مفهومی که در این جا از علم در نظر دارم مفهومی مدرن است نه مفهومی مابعد مدرن . این دو جریان را در کار لکان هم مشاهده می کنیم . این جریان دوم در لایه های پنهان تر کار فروید برگزار می شود . در لایه های رو تر احتمالا باید به این جمله از او استناد کنیم وقتی می گفت " ممکن است روزی علوم عصبی بتوانند پیچیدگی هایی را که امروز ما نمی توانیم برای شان تبیین علمی بیابیم کاملا حل کنند . " این برداشت فعلی من است . امیدوارم چندان غلط نباشد

نویسنده: علاقه مند

شنبه 26 مرداد 1387 ساعت: 18:7

با سلام خدمت همه دوستان:

این هم به نوعی تمرین درسی من:

صحبت از سبب شناسی (اتیولوژی) بیماریهای نفسانی در روانکاوی ناگزیر ما را به مطالعه مجدد مفاهیم بیماری-علیت- نفس-درمان در ماورالنفس وا می دارد. تا به بررسی مقایسه ای آنها در علوم زیست شناسی پردازیم. اما ببینیم این مقایسه در کدام سطح از ماورالنفس (که محل تقاطع علوم مختلف و فلسفه نامیده می شود) باید صورت گیرد. 1- روانکاوی در مقام روش درمان 2\_ در مقام روش تحقیقات (درمانی) 3- در مقام یک نظام فکری

جهت مقایسه روانکاوی به عنوان درمان با درمان در پزشکی شاید مقایسه پزشکی و دامپزشکی با یکدیگر خالی از فایده نباشد. بررسی تحقیقات قابل ملاحظه ای که در زمینه روانشناسی حیوانات در سالهای اخیر صورت گرفته نشانگر یکسانی شدید رابطه این علوم نسبت به انسان و حیوانات است و اگر تفاوتی هم وجود داشته باشد همانند تفاوتی است که به عنوان مثال بین یک نشخوار کننده با یک گوشتخوار انجام می دهند. چرا که از یک طرف مهمترین تفاوت انسان و حیوان یعنی زبانمند و تاریخمند بودن او را مد نظر قرار نمیدهند. و از سوی دیگر این موضوع مربوط به تفاوت در روش شناسی علم زیست شناسی و روانکاویست. هر چند هر دو مقوله تجربی هستند (و یکی از راههای تقرب روانکاوی به علم از همینجاست) اما روش علمی که بعد از فرانسس بیکن تکوین خود را آغاز کرد نمی توانست روشی مناسب برای

روانکاوی باشد چرا که اساس روانکاوی بر تضاد ها و تعارضاتی است که دینامیسم این مقوله را تشکیل می دهد و روش دیالکتیکی ( نه دقیقا هگلی) برای روانکاوی مناسب تر می نمود. و از سوی دیگر زبان مورد استفاده در علوم زیستی برای

هر چه دقیق تر شدن به سوی تک دالیتی بودن (لابینیتیزم) پیش می رود زبان روانکاوی بر اساس ماهیت خویش به زبان شعر نزدیک تر است (استفاده از ریاضیات البته نه به عنوان یک فرا زبان بلکه به عنوان علم دقیقه نمادها تلاشی است از سوی لکان که روانکاوی را در مقام نظریه و صورتبندی خاص علم تثبیت کند).....

نویسنده: علاقه مند

یکشنبه 27 مرداد 1387 ساعت: 7:30

زمانی که فروید، با دکتر شارکو از انجا ریشه تمامی بیماریهای نفسانی را در اسبهای مغزی جستجو می کند، مخالفت میکند و از طرفی خود از یافته های زیست شناسی در روانکاوی استفاده می کند. گویای همان چیزی است که بعد ها لکان بر آن تاکید می ورزد، یعنی فهم ان بصورت یک روش دقیق که یافته های زیست شناختی بر حوزه نفسانی اثر می کنند و جلوگیری از تقلیل پدیده های روانی به یک جبر گرایی زیست شناختی. مرکز ثقل این بینش را می توانیم در مفهوم "رائش" بیابیم. رائش در ماورالنفس جایگاه جسمانی دارد اما روانکاوی درست همینجاست که از زیست شناسی فراتر می رود و انرا با غریزه یکی نمی گیرد و تاریخچه سوژه را به رائش حواله می دهد. و در ادامه نمایندگان خاص نفسانی خود یعنی احوالات قلبی و تصورات را بوجود می آورد (شاید بتوان انرا با مثالی از فیزیک مقایسه نمود که در مقوله نور خواص موجی نور در کنار خواص ذره ای ان ظاهر می شود) (لکان امر نفسانی را در تقابل با ماده قرار نداده و تعریف نمی کند). و همه اینها در ادامه در مکانی که ساختمانی که همچون زبان دارد اتفاق می افتد. برای روانکاوی "دال" چیزی مادی است. (شاید به توانیم در قبال جبر گرایی زیست شناختی صحبت از "فیزیولوژی دال" بکنیم). در داخل چنین ساختی است که سبب شناسی و علت در ان مفهوم متفاوتی پیدا می کند چنانکه لکان معتقد است علت که زیر بنای تمام علوم را تشکیل می دهد خود یک مفهوم غیر علمی است و بر پایه یک پیش شرط استوار شده است. روانکاوی از یک طرف علت بوجود آورنده معلول است از طرف دیگر چیزی است که فرد از ان دفاع می کند و بخاطرش مبارزه میکند. بدنبال چنین مفهومی از علت است که هدف از درمان نیز در روانکاوی با پزشکی متفاوت می گردد و چنانچه لکان می گوید معالجه فرد به معنای ایجاد سیستم نفسانی کاملاً سالم نیست بلکه سوق دادن فرد تحت روانکاوی به سمت سامان بندی حقیقت خود است و این موقعی حاصل می شود که فرد در یابد علت ضمیر ناآگاه یک علت مفقود شده می باشد.....

نویسنده: علاقه مند

یکشنبه 27 مرداد 1387 ساعت: 9:43

برای نزدیک شدن به سوال آقای تقویان باید به تفاوت مفهوم عارضه (سمپتوم) در علم پزشکی و روانکاوی نیز پرداخت و بدین منظور شاید طرح بیماریهای جسمی\_نفسانی (سایکوسوماتیک) یاریگر باشد. که انرا با مثالی از مشکلات ایجاد شده در خودم آغاز می کنم. مواجهه من با تظاهرات جسمانی که با جدا شدن تدریجی ناخن های دستم از بستر بافتی خود آغاز شد. (از نظر فیزیولوژیکی و پاتولوژیکی روند ظهور عوارض قابل توصیف می باشد ولی از نظر اتیولوژیکی در پزشکی چنین عوارضی "ایدیوپاتیک" (با دلایل نا شناخته) نامیده می شوند و یا در نهایت اصرار جزو بیماری های "خود ایمنی" طبقه بندی می شوند. بدنبال ان روش درمانی چیزی جز (سمپتوم تراپی) از بین بردن تظاهرات بالینی نیست. در ادامه درمان بعد از 9 ماه عارضه دیگری در چشمم تحت عنوان (Serous Central) CSR

**Retinopathy** ظاهر شد. که در اینجا نیز به نوعی با جدا شدن بافتها سر و کار داریم. بر خورد پزشکی به چنین عارضه ای نیز هر چند حمایتی از جسم بوده ولی در نهایت علامت درمانی است و در سبب شناسی ایدیوپاتیک محسوب می شود. آنچه که از این مثال می خواستم مطرح کنم بینشی است که پزشکی به سمپتوم دارد و انرا یک "نمایه" می داند و انرا انیورسال تلقی کرده به نوعی تک دلالتی محسوب می کند و بدنبال ان هدف درمان را بر روی عارضه متمرکز می کند. در حالی که برای روانکاوی عارضه در ابتدا اسم دلالت محسوب می شود تا انرا از جبر گرای رها سازد و انرا نه عام و شامل بلکه انرا محصول تاریخچه ی منحصر به فرد سوژه ای خاص بداند و بعد ها که مفهوم انرا در نزد لکان متحول شده و انرا از معنا تهی کرده و نوعی سامان بندی تمتع می داند. و بدنبال چنین بینشی است که روانکاوی در پی از بین بردن عارضه نفسانی نیست چرا که چنان که در مثال خود من دیدیم درمان یک سمپتوم و از بین رفتن ان با سمپتوم دیگر جایگزین می شود. شاید از اینجا بتوان نتیجه گرفت که در سبب شناسی بیماریهای نفسانی نمی توان تقدیمی بر صورتبندی علم زیست شناسی تحت عنوان فیزیولوژی قائل شد بلکه نگاهی کلی گرایانه و تعاملی چنانچه در روانکاوی مطرح میشود می تواند یاریگرمان باشد.

امیدوارم به درک نسبتا درستی در این زمینه رسیده باشم که این تنها به عنوان شروع راهیست بس طولانی.

نویسنده: علاقه مند

سه شنبه 29 مرداد 1387 ساعت: 21:8

سلام آقای دکتر موللی:

در کتاب مبانی روانکاوی ... در مورد سه مقوله اساسی نفسانی یعنی رموز اشارت-خیالی و واقع جنابعالی از دو لغت متفاوت "ساحت" و "حیث" استفاده می کنید. با توجه به تفاوتهای ظرفیت معنایی این دو لغت که به عنوان مثال در مورد حیث نوعی حق انتخاب نهفته است در حالی که در لغت ساحت چنین حقی وجود ندارد، ترجیحات شما بر اساس چه دلایلی است.

با تشکر فراوان

نویسنده: تقویان

جمعه 1 شهریور 1387 ساعت: 19:57

از تفاوت هایی که می توان میان بیماری های فیزیولوژیکی و اختلالات نفسانی نشان داد، مسئله خودخواستگی چنین اختلالی از جانب فرد است. اگر این امر را پذیرا شویم، دیگر با چیزی به نام بیماری مواجه نیستیم بلکه با ظهوراتی مکانیکی مانند تنگی نفس و فلج های موقتی و... و تظاهراتی نفسانی مانند اضطراب یا احساس عدم امنیت یا ... رو به رو می گردیم. روان کاو بیمار را از این خودخواستگی آگاه می کند و به او کمک می کند تا دوباره و باز با خواست خود، به حالت اول (نداشتن ظهورات رنج اور) بازگردد. در این راه بی شک به همراه او به گذشته اش سفر می کند. پس بهبود او در گرو خواست خود است. چرا که عامل این مشکل به راستی و در نهایت خود اوست (البته این جا قصد انکار موانع و علل خارجی را ندارم).

اما در بیماری های فیزیولوژیکی عنصری به نام خودخواستگی وجود ندارد. چرا که همه چیز بی اراده من اتفاق می افتد و اراده من در بهبود یا عدم بهبود بیماری تاثیری ندارد. داروهای شیمیایی کار خود را می کنند بی که از خویشتن من

پرسشی کنند . چنانچه این تمایز را بپذیریم دیگر نمی توانیم از بیماری در روان کاوی سخن بگوییم و از همین رو مقایسه ان با بیماری در موارد پزشکی ، جهتی نخواهد داشت و به اصطلاح سالبه به انتفاع موضوع است . ( اگر چند از مقایسه ان ها فایده ای عاید ما گردد )

گفت خود دادی به ما دل حافظا

ما محصل بر کسی نگماشتیم متشکرم

نویسنده: تقویان

پنجشنبه 7 شهریور 1387 ساعت: 16:22

با سلام بدون تغییر بحث و در پراتز می پرسم : ایا می توان برای کلمه **fantasy** از برابر "سودا" یا "سودا پختن" استفاده کنیم ؟

نویسنده: میلاد میرآفتابی

پنجشنبه 14 شهریور 1387 ساعت: 12:11

دکتر موللی عزیز،

سلام. چندی پیش کتابی به دستم رسید با عنوان "فرهنگ مقدماتی اصطلاحات روانکاوی لکانی" نوشته دیلن اونز و ترجمه م. رفیع و م. پارسا. احتمال قوی می دهم که شما نیز از انتشار اثر مذکور مطلعید و چه بسی آنرا از نظر گذرانده باشید. کتاب نسبتا راه دست و خوبی برای آشنایی کلی و دانشنامه ای وار با لکان است(1)، اما سوالی که برای من پیش آمد و مایلم حالا که عرصه گشوده است، آنرا با شما در میان بگذارم ترجمه ای بود که این دو مترجم با توضیح نسبتا مفصلی در مقدمه، برای لفظ "**imaginaire**" (به انگلیسی **imaginary**) ارائه داده بودند : "بعد تصویری".

خواستم ببینم شما به عنوان مولف لکانی در عرصه زبان فارسی و مترجم بخش کوچکی از آثار خود او و بخش قابل توجهی از آثار پیرامون او چه توضیحی در این رابطه دارید؟ اگر مقدمه کتاب مورد بحث را در اختیار ندارید، بفرمایید تا بخش مربوطه را از آن جدا و در اینجا بازنویسی بکنم. با توجه به اینکه توضیحات مقدمه مذکور، مستندات و استدلالات مترجمین برای انتخاب این ترجمه بوده و برای فهم آن الزامی است. با تشکر.

1) با کمال احترام بیافزایم که در این عرصه (روانکاوی لکانی، که به گمانم پیوند تنگاتنگی با علوم انسانی دارد)، چه بسی این قبیل آثار (که قصد دسته بندی و ارائه تعاریف خطی از مفاهیم را دارند) آثاری مثل این کتاب و همینطور کتاب واژگان لکان خود شما، آنهم بدون موجود بودن اصل اثر بیشتر مخرب هستند تا مفید.

نویسنده: میلاد میرآفتابی

پنجشنبه 14 شهریور 1387 ساعت: 23:3

الان نظرات این صفحه را می خواندم و دیدم که شما پاسخ سوال مرا عملا همان اول در جواب به آقای تقویان داده اید. چه خوب بود که من از ذوق زدگی دیدن حضور یک متفکر باشعور که خود را در "سطح" یکسانی با مخاطبش قرار داده، به دیگ نمی افتادم و اینطور شرمندگی به بار نمی آمد. فقط در دنباله سوال جناب تقوی و پاسخ شما به او، اینرا

اضافه بکنم که استدلال مترجمین کتاب مذکور در آن پرسش و پاسخ مسکوت مانده، ای کاش با نظر به آن نیز چیزی بنویسد...

نویسنده: سهند

یکشنبه 17 شهریور 1387 ساعت: 2:43

با سلام به همه دوستان و استاد موللی: آقای میلاد میر افتابی عزیز: من انگلیسی فرهنگ روانکاوی دیلن اونز (دین اونس) را دارم و همراه کتابهای "واژگان لکان اثر ژان-پیر کلوو و "واژگان فروید" اثر پل-لوران آسون هر دو ترجمه عالی استاد موللی جزو کتابهای رو میزی همیشگی من هستند و من تعجب می کنم که چگونه شما این همه آثار با ارزش را مخرب ارزیابی کرده اید؟ هر علمی واژگان مخصوص و فرهنگ های مخصوص خود را دارد و روانگای هم از این قاعده مستثنی نیست. اگر شما فکر می کنید که در این دنیا کتاب "کاملی" که شما با مطالعه اش به بینان اندیشه های روانکاوی دست یابی پیدا کنید سخت در اشتباه اید.

برای درک روانکاوی باید سالهای دراز پیه اشفته فکری و در بدری و سرگردانی و گیجی و یاس و نا امیددی را به بدن و روحتان بمالید برادر "کار هر بز نیست خرمن کوفتن-- گاو نر می خواهد و مرد کهن"

راستی یه سوال شخصی هم دارم که اگر مناسب دیدید جوابش دهید. ایا شما با دکتر مرتضی میر افتابی ساکن میشن- ویهو در کالیفرنیا ی جنوبی رابطه خویشاوندی دارید یا که نه.؟

نویسنده: میلاد میر افتابی

یکشنبه 17 شهریور 1387 ساعت: 5:41

جناب سهند، سلام.

از نوشته من فقط سوتفاهم آن نسیب شما شده.

من نه خراب میکده بوده ام نه آشفته موی کوی یار و نه سرگردان بیابان ، پس خوشبختانه از خراباتیسم لکانی هم سردر نمی آورم، با این متون درخشان کم کم شعله اشتیاق شناخت این عرصه در من به خاموشی می گراید و دیر نیست که نگاه پرتحقیر و سوفیست ماب باقی دانشجویان فلسفه را به "روانکاوی" کذایی اخذ بکنم و نیمچه مد گذرای لکانیسم ایرانی\_اسلامی را با یک ژست چامسکی وار "شارلاتانیسم آگاهانه" بخوانم.

سر راست حرف من اینست که وقتی اصل متن در دسترس نیست، وقتی نمی توان بطور مستقیم با اندیشه ای ارتباط برقرار کرد، ترجمه درک و تفسیر فلان شخص و بهمان اندیشه ورز "آکادمیک" (که از دست روزگار بنده ی درگاه آن مکتبک هم هست) چه باری می تواند از دوش شخص اهل تحقیق بردارد؟ آنهم درباره شخص آشفته نویسی چون لکان، که پیدا کردن سر و ته مطلب در نوشته های او و اصلا موضوعیت دادن به آنها خیلی راحت غیرممکن است (بیچاره هگل هم در مقابل او روسفید شده). با این احوال، من می گویم ترجمه سمینارهای لکان اولویت دارد، ترجمه "عقده های خانوادگی" اولویت دارد، از منظر اخلاقی، از منظر کار تعهد شده و علمی. کتاب دیکسیونرواری که "الفاظ" او را (تاکید می کنم، بر مبنای درک و فهم شخصی مولفش) "توضیح" می دهد چه ارتباطی می تواند میان "خود اندیشه" و "مخاطب" برقرار بکند؟ بله، اینها برای ذهن ساده اندیشی که بدنبال قبله می گردد و یا شاید برای شناخت کیستی

دانشنامه وار لکان و دلنگرانی فکری او چه بسی بد نیست، آنهم در کشوری مثل ایران، اما برای کسی که می خواهد کاری اساسی تر از "لکان بازی" بکند و به قول شما "خرمن بگوید" و موضوع را جدی تر دنبال بکند چه گزینه ای باقی می ماند بجز رجوع به متون اصلی فرانسه یا ترجمه های اقتضاح انگلیسی؟ و در اینصورت پس لطف ترجمه ی آن آثار چه بوده؟ آشنایی سطحی و ایجاد علاقه؟ بر منکرش لعنت اگر همین موضوع ادعا باشد.

نویسنده: میلاد میرآفتابی

یکشنبه 17 شهریور 1387 ساعت: 5:43

این بیماری فراگیر و فعلی علوم انسانی در کشور ماست. من احساس می کنم بلایی که پیشتر بر سر ویتگنشتاین و خیلی قبل تر از آن مارکس در ایران آمد، حالا دارد بر سر لکان می آید. خوب یادم است که ویتگنشتاین تا مدتها فیتیش فلسفه دوست ایرانی بود، از آنجاکه او را نمی شناخت. به محض گسترش ترجمه های نسبتا پرفروش آثار او (که طبق عادت ناپسند روز، از آخر شروع شدند و به اول رسیدند!)، از این طرف و آن طرف چه ابراز انزجارها و سرخوردگی ها که برنخواست. همه شروع کردند به آروغ زدن، اخم کردن، دهن کجی و خلاصه رم کردن. پاسخ سوال شخصی شما: خیر، شخص مورد نظر را نمی شناسم.

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 19 شهریور 1387 ساعت: 13:34

Dear Mr. Pordel,

Sorry for delay in my answer.

Sure one is always doing things due to his past, his background and in a word as you put it, his home environment. But posing the question in this way would mean that we take scientific Weltanschauung for absolute truth. But as you know, "science does not think", i.e. its thoughts are far away of any real interrogation. Let put the question in the right way: are we condemned by determinism or do we enjoy some liberty in our choices. In my opinion neither one nor the other. To examine this question we need some premises. I have developped this question in a recent book I have published in France on dreams. But I ignore if you read in French. In case the answer would be negative, I shall try in a future occasion to give you an account of this thesis. You could find the references of my book in my site.

As to your second question. Wether Lacan is more akeen to Marx or to the Bourgeois thinking which condamne people to remain prisonier to their chass jail, I would answer that the question itself, so it seems to me, a little bit reducing. The question is not to reject or to accept Lacan by means of such kind of questions. The problem in Lacan is that it he is a little more complicated than this. And this is the sign of a real thinker who could not contain in such dichotomies.

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 19 شهریور 1387 ساعت: 13:47

سلام بدوستان عزیز

قبل از هر چیز از وقفه ای که بعلت گرفتاریهایم در پاسخ به سؤالات شما پدید آمد معذرت می خواهم. نظر شما را به دو مقاله جدید از دوستان جلب می کنم یکی از خانم برائی است برای ادامه بحث پیرامون فمینیسم و دیگری در باره زندگی خصوصی فریود که آقای پردل با نثری بسیار روان و صحیح (چیزی که متأسفانه این روزها بسیار نادر است) هم به انگلیسی و هم بفارسی نوشته اند. خواهش من از دوستان این سایت اینستکه در این وبلاگ حضور فعالتری داشته باشند بخصوص که من با تمام گرفتاریها دست تنها هستم و بعلاوه قصد اصلی از برپا کردن این وبلاگ تبادل نظر بمعنی واقعی آنست لذا ار این ببعده خواهش می کنم که در مورد مقاله هائی که در بخش «مقالات شما» در این سایت می آیند به بحث و تبادل پردازید بدون آنکه منتظر واکنشی از جانب من باشید.

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 19 شهریور 1387 ساعت: 18:2

خدمت آقای تقویان

بابت تأخیر در پاسخ به سؤال شما پوزش می خواهم. نظر شما راجع به فانتزی صائب است ولی تا آنجا که معنی آن مورد نظر است. همانطور که در واژگان فریود آمده فریود غالباً کلمات عادی زبان رایج را می گیرد و معنائی کاملاً فنی بدان می دهد. این امر در مورد فانتزی نیز که به مقوله ای کاملاً فنی در روانکاوی دلالت دارد صادق است. در مورد علل بیماری های روانی: اگر خوب فهمیده باشم آن را موکول به اراده فرد کرده اید. این یکی از خصوصیات روانکاوی است که هربار و در هر آن می بایستی بر مقاوت مستمری که در ما وجود دارد غالب آمد تا به انکار وجود ضمیر ناآگاه کشیده نشویم و همواره بخود بگویم که انسان موجودی است برزخی و منقسم که از نیروئی ویرای خودش تبعیت می کند ولی پیوسته خود را در آنچه لکان خصوص من نفسانی می داند یعنی غفلت قزاز داده خود را عامل مطلق وجود خویش قلمداد می کند.

نویسنده: سهند

پنجشنبه 21 شهریور 1387 ساعت: 15:23

با سلام به همه دوستان و تشکر از آقای پردل برای ترجمه جالب شان و لی خیلی بهتر می شد که اگر ایشان منبع اصلی مقاله انگلیسی اش را هم درج می کردند .

نویسنده: سهند

پنجشنبه 28 شهریور 1387 ساعت: 6:26

استاد موللی: این فرم ارشیو کردن بخش پیام ها جدا شاهکاره که من در هیچ یک از سایت های فارسی بهش نخورده بودم. من با اینکه همه پیامهای پیامگیر را چاپ می کردم ولی نه تنها خیلی وقتگیر بود کلا ارسال ایمیلی شان و یا دادن رفرانس به دیگران تقریبا غیر ممکن بود. دست مریزاد به هر کسی که این همه خلاقیت از خودش نشان داده. یه نفس راحتی کشیدم برای اینکه خیالم از " در دسترس " بودن همه پیامهای با ارزش این سایت راحت شد. برای زنگ تفریح هم که شده من پیام فردی را که درباره انتقاد از کتابی از آقای داریوش اشوری در زیر نوشته ای در سایت " اخبار امروز " درج کرده است را اینجا درج می کنم. ما که لکان را از استاد موللی یاد گرفتیم ایکاش ایشان وقت داشتند و نیچه را هم برایمان یاد می دادند. از دست شنیدن تکراری داستان های ام کلثومی در باره نیچه مائوس و خسته و کوفته شده ام.

اینهم پیام :

از : کیوان مشار مشار

عنوان : نان قرض دادن

این نوشته ها بیشتر نان قرض دادن و لی لی به لالای هم گذاشتن است. من این کتاب را با همه ی جنجال هایش با قیمت گران (یورو) خریدم و خواندم و واقعا بعدش پشیمان شدم چون بسیاری محتوای آن بود از یمین رفته بود به یسار و از یسار آمده بود به یمین و بی دانشی تویش موج می زد. راستش من حالا دیگر به کتاب چنین گفت زردشت هم چندان اطمینانی ندارم برای اینکه ما مترجم به زبان آلمانی نداریم و نمیدانیم که آقای آشوری آنجا چه دسته گل هایی به آب داده است.

بیاید این بت ها را از راه درست و راه حقیقت بشکنیم تا مترجمان و نویسندگان دیگر بتوانند رشد کنند. نه اینکه اینقدر معجز آنها را بگوییم که آنها خودشان هم باورشان بشود.

۳۳۰۵ - تاریخ انتشار : ۲۷ شهریور ۱۳۸۷

و اینهم آدرس نوشته.

<http://www.akhbar-rooz.com/article.jsp?essayId=۱۷۱۱۸>

بار دیگر از اینهمه زحمات بی شائبه شما ودوستانیکه احيانا در بهتر کردن این سایت کمک تان می کنند و اینهمه خلاقیت نشان میدهند سپاسگزارم.

نویسنده: سهند

پنجشنبه 28 شهریور 1387 ساعت: 6:34

استاد محض اطلاع شما باید بگویم که متاسفانه فرمت فقط اولین بخش ارشیو پیامها مانند سایرین زیبا و خوانا نیست .

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 28 شهریور 1387 ساعت: 20:37

آقای سهند عزیز

با تشکر از لطف شما باید بگویم که متأسفانه تبدیل بخش اول آرشیو پیام ها امکان پذیر نبوده است چراکه به تعکس تمامی نوشته ها می انجامید. همین امر در مورد نوشته های انگلیسی بخش های تبدیل شده وجود دارد که دوستان خواهند بخشید. بااحترام

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 28 شهریور 1387 ساعت: 20:58

آقای سهند عزیز،

بازهم سلام راجع به آنچه کیوان مشار نوشته است باید بگویم که جای خوشحالی است چراکه نشانه ای است از اخذ آگاهی در میان جوانان ما که البته سخت نادر است. زبان فارسی در حال زوال است. ایندفعه مغولها نیستند که فرهنگ چندین قرن ما را پایمال می کنند بلکه نود و نه درصد از قلم بدستان و به اصطلاح روشنفکران ما هستند که در حال زدن تیشه به ریشه فرهنگ ما هستند. اگر وضع بهمین منوال پیش رود - که متأسفانه خواهد رفت - احتمالاً در بیست سی سال آینده چندان خبری از زبان فارسی نخواهد بود. ای کاش که این حضرات لاقل زبان های خارجی را خوب بلد بودند. خوب جای تعجب نیست زیرا تجربه نشان می دهد که کسی که رابطه ای سالم با زبان مادری خود ندارد همین مشکل را در هر زبان آموخته خارجی دیگر هم خواهد داشت.

صفحه جدید آرشیو های وبلاگ این سایت هم غایتی جز رعایت خط فارسی نداشته است، خطی که این روزها «بیرکت» اینترنت در حال نابودی است.

و اما راجع به نیچه. فکر می کنم که کتاب هیدگر موسوم به **Thinking Called Is What** مقدمه خوبی به آثار او باشد. با احترام

نویسنده: محمد امین مروتی

جمعه 29 شهریور 1387 ساعت: 12:21

استاد گرامی جناب آقای دکتر موللی سلام!

اخیراً با سایت و نوشته های شما از طریق نوشته ها و لینک های موجود در سایت آقای داریوش برادری آشنا شده ام . جذاییت نوشته های آقای برادری در موضوعات روانشناسی ما را به دنبال ایشان کشاند تا به شما به عنوان سرچشمه ای رسیدیم که با نثر پخته و جا افتاده اش ، کمبودها و اشکالات نثر آقای برادری را جبران و به ذهن وحدت و یکپارچگی می بخشد . اشکالی که متأسفانه در نوشته های آقای برادری وجود دارد عدم طبقه بندی و سیستم در ارائه مطالب و تکرار و اطناب و دست اندازی های زبانی است. با این وجود باید از ایشان متشکر باشم که واسطه آشنایی با شما شدند دکتر موللی عزیز. اشتغال عمده ذهنی من اندیشه و فرهنگ و خاصه عرفان و فلسفه است . تعدادی از نوشته هایم را در

وبلاگ [com.blogfa.mo-amin](http://com.blogfa.mo-amin) می توانید بیابید . آشنایی با شما انگیزه زیادی برای مطالعه فریید و لکان برایم ایجاد کرده است . هر چند در شناخت این دو بسیار مبتدی هستم، امیدوارم مرا در شناخت مرحله به مرحله این بزرگان یاری نمائید .

فکر کردم بهترین راه استفاده از راهنمایی های شما این باشد که برداشت خودم از تعدادی از مقالات شما بخصوص " روانکاوی زن و مرد " و مقاله مربوط به " هویت ایرانیان " را به زبان خودم بیان کنم و ضمن آن ملاحظات انتقادی را هم مطرح کنم تا شما با خلأها و خطاهای ذهنی من بیشتر آشنا شوید و بتوانید در مورد آن ها کمک کنید . از این که در این راه وقت می گذارید پیشاپیش از شما متشکرم . حتی اگر کثرت اشتغالات هم مانع از این راهنمایی ها شود باز از آنچه تاکنون از شما آموخته ام تشکر می کنم.

محمد امین مروتی

نویسنده: کرامت موللی

جمعه 29 شهریور 1387 ساعت: 13:41

آقای مروتی عزیز،

از لطف شما بسیار متشکرم. حدس می زنم که همکاری دیگر به جمع ما پیوسته است. اگر موافق باشید نامه انتقادی شما را در قسمت «مقالات شما» در همین سایت درج خواهم کرد. متأسفانه بعلت تنگی وقت نتوانستم موفق به تایپ پاسخی که برایتان فرستاده ام بشوم تا بتوان آنرا هم در همین قسمت سایت گذاشت. آیا امکان تایپ آن برای شما فراهم است؟ با احترام

نویسنده: مجتبی پردل

جمعه 29 شهریور 1387 ساعت: 17:25

با سلام به همه

با عرض معذرت از آقای سهند که در مورد منبع مقاله پرسیدند عرض می کنم که آن مقاله یکی از مقالات کتابی موسوم به *Z to A Freud* نوشته یک خانم روان کاو امریکایی به نام شارون هلر گرفته شده بود. از اینکه از مقاله خوشتون اومد خوشحالم.

نویسنده: سهند

یکشنبه 31 شهریور 1387 ساعت: 17:39

ایا قلب فقط یه پمپ ساده مکانیکی است؟ یا اینکه مانند مغز حافظه داره و عضوی است مستقل که حتی با مرگ مغز باز هم به زندگی خودش ادامه میده. البته وجود سلول های مغز( نورون) در داخل خون و بعضی از اعضای بدن به ثبوت رسیده است . امیدوارم که این فیلم مستند مورد پسندتان قرار گیرد. راستی به یاد گفته لکان افتادم که در گفتگویی با نوام چامسکی گفته بود که من با کف پایم فکر می کنم که بعدا چامسکی گفته بود که این مرد دیوانه است.

<http://video.google.com/videoplay?docid=۶۷۷۲۸۹۲۱۱۴۰۹۵۹۶۴۱۸۵>

نویسنده: مجتبی پردل

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 14:37

Dear Dr. Movallali

I accept your suggestion heartily and from now on I'm going to go on asking my questions on your site's blog. As I feel more comfortable with English, I write my questions in English. But Just let me know if it is not OK

Is there any relationship between castration and images of the fragmented body? To what extent do they play a part in the psychotic's delusions

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 23:9

Dear Mr. Pordel,

There is not structural relation between castration and fragmented body. To have access to castration is proper to neurotical structure, i.e. the solid structure as yours and mine! Fragmented body is a part of psychotic structure which could not access to neurotical castration. Nevertheless, castration is frequently represented in dreams under image of fragmented body. Sincerely yours

نویسنده: مجتبی پردل

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 23:13

Dear Dr.Movallali,

I would appreciate it if you had a look at this question kindly as before.

What is meant by "Master Signifiers," to do away with which is to "pull the semantic carpet from beneath one's feet"? Dose they have anything to do with Nietzsche's notion of "necessary fictions"? Many thanks

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 23:16

Dear Mr.Pordel,

Master signifiers are the ones which govern/organize, for a while, a people's life or a given society (democracy, terrorism, . .). They take place for truth, for whole truth. Lacan believes they constitute the discourse of the society even if they belong to realm of imaginary: for the very reason that truth is always barred and "not-all".

During a short period of his thinking Lacan designated master signifiers as those linguistic/discourse entities without which the speech, as a whole, would collapse (“pull the semantic carpet from beneath one’s feet”). The psychotic's delusion is here the best example: the foreclosure of Father's name is the reason for such a collapse.

It would be tempting to make a link between Lacan's master signifiers and Nietzsche's necessary fictions. But the fact is that Lacan is as far from Nietzsche's thinking as Freud is close to it.

sincerely yours

P.S. In our Iranian Gnostic tradition, Asamē aazam stands for master signifiers

نویسنده: مجتبی پردل

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 23:22

Dear Prof. Movallali,

>

> Please would you condescend to answer these two questions of mine:

>

> Is it right to say that one's Weltanschauung is, in the last analysis,  
> fully a projection of one's home environment? Is it right to say that the  
> class system in societies can be justified in Lacan's theories as an  
> injunction of Le Nom Du Pere

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 23:23

Dear Mr. Pordel,

Sure one is always doing things due to his past, his background and in a word as you put it, his home environment. But posing the question in this way would mean that we take scientific Weltanschauung for absolute truth. But as you know, "science does not think", i.e. its thoughts are far away of any real interrogation. Let put the question in the right way: are we condemned by determinism or do we enjoy some liberty in our choices. In my

opinion neither one nor the other. To examine this question we need some premises. I have developed this question in a recent book I have published in France on dreams. But I ignore if you read in French. In case the answer would be negative, I shall try in a future occasion to give you an account of this thesis. You could find the references of my book in my site.

As to your second question. Whether Lacan is more akin to Marx or to the Bourgeois thinking which condemns people to remain prisoner to their class

jail, I would answer that the question itself, so it seems to me, a little bit reducing. The question is not to reject or to accept Lacan by means of such kind of questions. The problem in Lacan is that it he is a little more complicated than this. And this is the sign of a real thinker who could not contain in such dichotomies.

yours Sincerely

نویسنده: کرامت موللی

پنجشنبه 4 مهر 1387 ساعت: 23:46

خدمت آقای سهند عزیز،

من ویدیوی قلب را از نظر گذراندم ولی در مورد صحت این امر که افرادی که تحت عمل جراحی واجد قلب فرد دیگری که در تصادف فوت کرده است میشوند بسیار مشکوک هستم. چراکه حافظه به آنصورت که در این ویدیو از آن صحبت میشود یا بر اساس فهم و درکی عامیانه و غیر فنی است و یا حالت ساده اندیشانه علوم استعلامی **cognitivism** را دارد. حافظه بدان نحو که ما آن را بتفصیل در جریان روانکاوی افراد کشف می کنیم کاملاً با آنچه در فیلم آمده است مغایرت دارد. من در «مبانی روانکاوی» اندکی به نحوه کارکرد حافظه از نظر روانکاوی اشاره کرده ام. مع الوصف با شما در مورد آنچه در باره گفتگوی میان چامسکی و لکان آورده اید موافقم. گفته لکان نمی تواند بعنوان تأیید نظریه حافظه در این فیلم تلقی شود. منظور لکان البته این بود که تنها مغز را نمی توان بصورت افزار و التی برای فرایند های نفسانی دانست. بنظر من این نظریه با آنچه فیلسوفان علوم استعلامی (Searl John, Hacker Peter) تحت عنوان **fallacy mereological** مطرح کرده اند بسیار نزدیک بوده و حتی می توان گفت که با آن مطابقت دارد. با احترام

نویسنده: مجتبی پردل

شنبه 6 مهر 1387 ساعت: 20:27

Dear Dr. Movallali,

According to your answer, am I right in understanding that the images of the fragmented body, as in the case of the wolf man, are as a result of the foreclosure of the law of the father or symbolic castration, and that they are a castration on an imaginary level

نویسنده: کرامت موللی

شنبه 6 مهر 1387 ساعت: 22:46

Dear Mr. Pordel

You are quite right they are psychotic manifestations of the lack of symbolic castration. In other words as the symbolic castration, which is

usually due to "father's name, could not happen in the right way, the psychotic person tries to establish it through imaginary devices

نویسنده: کرامت موللی

یکشنبه 7 مهر 1387 ساعت: 14:6

To be added to latter answer

one has to bear in mind that human being's body integration is due to his access to the castration

Man as subject is in his/her very essence a divided one

When this essential lack happens to miss then begins also his/her anguish

This is why "father's name" provides him the existential security he/she needs to survive

"Father's name" means that the mother is now prohibited to the child

This prohibition throws the necessary basis for his desire constitution

نویسنده: مجتبی پردل

دوشنبه 8 مهر 1387 ساعت: 8:35

Dear Dr. Movallali

Many thanks for your valuable answer. Here is another question

When Lacan says, "there is no such thing as sexual relationship," does he mean that it is impossible to have a complete return to the pure materiality of existence, what the neonate enjoys in the real order, in sex? And is it right to claim that Lacan's concept of desire has very little to do with sexuality, rather, it is a desire for knowledge of ideologies, i.e. master signifiers

نویسنده: کرامت موللی

سه شنبه 9 مهر 1387 ساعت: 17:50

آقای مجتبی پردل،

برای پاسخ به سؤالتان می توانید به «اصطلاحات روانکاوی» در همین سایت مدخل «رابطه جنسی وجود ندارد» رجوع

کنید. بااحترام